

انسان شناسی



نویسنده: سید رضا حسینی نسب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

- در جهان بینی اسلامی از سه مسأله اساسی به شرح ذیل ، سخن به میان می آید. آن سه مسأله که آنها اصول بینش شریعت اسلام را بیان میکنند عبارتند از :
- (1) هستی شناسی ، یعنی بحث از احوال وجود بنحو عام که سرانجام به "مبدأ" شناسی منتهی میشود.
 - (2) راه شناسی یعنی تبیین روشی متعالی با اسلوبی صحیح که بتواند آدمی را بسعادت مطلق نائل آورد.
 - (3) انسان شناسی یعنی تامل در حقیقت انسان و کنکاش در جهت شناختن استعدادهای درونی و قوای باطنی او در راستای سنجش میزان ارزش و مقدار توان وی برای تکامل.
- موضوع سخن در این مبحث حاضر بیان سومین مسئله جهان بینی (یعنی انسان شناسی) است.

ارزش معرفة النفس

از دیدگاه فرهنگ شکوفای اسلام، خودشناسی مقدمه ای است ضروری برای خدا شناسی ، زیرا پس از اینکه انسان به حقیقت خویش آگاه و به نیروهای شگفت آور و استعدادهای سرشار در وجود خود واقف گردید، چهره دو واقعیت بر او تجلی میکند:

(الف) انسان از شکوه "نفس" و شگفتی های آن به عظمت و شوکت آفریننده او پی می برد.

ب) پس از وقوف بر ارجمندی مقام "انسان" و تعالی زائد الوصف نیروهای آن، در می یابد که هیچ راهی نمی تواند آن استعدادها را نهفته را شکوفا سازد مگر مسیر "خداشناسی".

در اینجا شایسته است به سخنانی چند از نغمه سازان گلستان وحی و هدایت اشاره شود:

1) **قال رسول الله (ص): "اعلمكم بنفسه اعلمكم بربه"**¹
"فرمود رسول خدا (ص): داناترین شما به "خویش" آگاهترین شما است به "پروردگار خود"."

2) **قال علی (ع): "من عرف نفسه فقد عرف ربه"**²
"فرمود امیرالمؤمنین (ع): هر کس نفس خود را بشناسد بی گمان پروردگار خویش را می شناسد."

3) **قال علی (ع): "نال الفوزا الاكبر من ظفر بمعرفة النفس"**³
"فرمود امیرالمؤمنین (ع): آنکس که به شناخت خود دست یابد به بزرگترین رستگاری رسیده است."

4) **قال علی (ع): "معرفة الله سبحانه اعلى المعارف، معرفة النفس انفع المعارف"**⁴
"شناخت خدای سبحان بالاترین معارف است و شناخت خود سودمندترین معارف."

هدف از آفرینش جهان

از لابلای آیات جاودانه قرآن مجید چنین استفاده می شود که یکی از اهداف بلند خلقت عالم عبارت است از تمهید مقدمات و زمینه سازی برای رشد و تعالی انسان.
از این عبارت دو نکته استفاده می شود:

¹ غرر و درر، علم الهدی، ج 2

² غرر الحکم

³ غرر الحکم و درر الکلم، ج 6

⁴ غرر و درر، ج 6

الف) آفرینش هستی عبث و بیهوده نبوده است ، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

"و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا"¹

"و ما آسمان و زمین و آنچه بین آنها است را "باطل" نیافریدیم."

ب) خلقت جهان در جهت ترقی انسان به اوج کمال است ، کما اینکه پروردگار مَنان می فرماید:

"و السماء بنیناها بأید و انا لموسعون - و الأرض فرشناها فنعم الماهدون - و من کل شیئ خلقنا زوجین لعلکم تذكرون - ففرّوا الی الله انّی لکم منه نذیرٌ مبین"²

"و آسمان را با قدرت خود برافراشتیم و ما بی گمان توسعه دهنده هستیم ، و زمین را گستراندیم و چه خوب گستراننده ای هستیم. و از هر چیز دو جفت آفریدیم ، باشد که شما متدکّر شوید. پس کوچ کنید به سوی خداوند ، بدرستی که من برای شما از جانب او بیم دهنده ام."

نه در اختر حرکت بود و نه در برج سکون

گر نبودی به جهان خاک نشینانی چند

هدف از آفرینش انسان

قرآن مجید در مرحله نخست ، اندیشه لغو بودن خلقت انسان را نفی میکند، آنجا که می فرماید:

"افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون"³

"آیا چنین گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریدیم و اینکه بسوی ما باز نخواهید گشت؟"

لکن در مرحله دوم، هدف از آفرینش او را "عبادت" و پرستش خداوند قلمداد می نماید و چنین می فرماید :

"و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون"⁴

¹سوره صریا، آیه 27

²سوره ذاریات، آیه 47-50

³سوره مؤمنون، آیه 115

⁴سوره ذاریات، آیه 56

"و نیافریدیم جن و انس را ، مگر برای اینکه مرا عبادت کنند."

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

غرض از عبادت

پرستش خالصانه خدا علاوه بر تأمین سعادت انسان در عالم آخرت، در همین جهان نیز موجب شکوفائی قوای درونی و به فعلیت رسیدن استعدادهاى بالقوه آدمی می گردد. بشر در پرتو عبادت آن "کمال مطلق" ، در مسیر او قرار می گیرد و به جانب آن "حقیقت بی نهایت" مراحل مادی و منازل طبیعی را یکی پس از دیگری پشت سر می گذارد ، تا به مقام "لقاء الله" که اوج ارزش انسان است می رسد.

قرآن کریم در این زمینه چنین می گوید :

"یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه"¹

"ای انسان ، تو تلاشگری هستی بسوی پروردگارت، تلاش و رنجی که (سرانجام) ملاقات کننده با وی خواهی بود."

بر این اساس ، نقش عبادت همانا تکامل انسان است و سعادت جاوید وی. اما آیا بشر توان آنرا دارد که بسرمنزل کمال مذکور نائل شود؟ آیا استعداد وی در این زمینه تا چه حدی توسعه دارد؟ و سرانجام آیا او می تواند مراحل ناقصه نفسانی را پشت سر گذارد و از منازل بازدارنده طبیعت عبور کند و بسان پرنده ای سبکبال در فضای ملکوت بال بگشاید و به سرمنزل محبوب خود بار یابد ؟

برای پاسخ به این گونه پرسشها لازم است که پیرامون دو مطلب سخن به میان آید:

(الف) مقام انسان (بطور عام)

¹سوره انشاق

ب) شواهدی بر وجود استعدادهای شگفت آور در نهاد آدمی.

مقصد ایجاد آدم در زمین
نیست جز کسب کمال برترین

معرفت را با عبادت جمع کن
ریشه افکار بد را قطع کن

تا شوی انسان کامل در جهان
بر فراز عرش بگزینی مکان

این مقام انبیاء و اولیاست
واصلان بارگاه کبریاست

لیک حق این فیض خود را رایگان
از ازل بخشیده بر جویندگان

مقام انسان

در حالیکه مکتب پویای اسلامی آدمی را تا بر حد خلیفة اللہی
تمجید می نماید و او را میثاقدار الله می شمارد، دنیای شرق و
غرب به انسان بعنوان یک "کالا" می نگرد. برای بیان این مطلب به
دو شاهد ، استشهاد می نمائیم.

شاهد اول:

جهان امروز بیشتر به جنبه های مادی انسان می پردازد و جهات
معنوی او را بدست فراموشی می سپارد. حتی گروهی از
دانشمندان به جای ارزیابی نیروهای روحانی ، تنها به محاسبه

ارزش عناصر بدن پرداخته اند. به عنوان مثال ، یکی از شیمیدانان آلمان میگوید : از مواد تشکیل دهنده بدن انسان ، می تواند کالاهای یادشده در زیر را بدست آورد:

- الف) 5 کیلوگرم از شمع
- ب) 65 دوجین از قلم مداد
- ج) 7 عدد میخ
- د) 820 هزار چوب کبریت
- ه) 20 قاشق کوچک نمک
- و) 50 حبه قند
- ز) 42 لیتر آب¹

گرچه این آمار ، بیان یک محاسبه علمی از دیدگاه دانش شیمی است، ولی آیا ارزش واقعی انسان به اندازه کالاهای یادشده است؟

طرز برخورد برخی از سیاستمداران با مقام و موقعیت انسانها ، چنین برداشتی را ارائه می دهد که حتی برخی کالاهای گرانمایه مانند منابع نفت و گاز ، از چنان ارزشی برخوردار هستند که اگر هزاران انسان به خاطر آنها فدا شوند ، از دیدگاه آنان ، مشکلی ندارد.

شاهد دوم:

از آن جهت که انسان از دیدگان بینش مادی ارزشی ندارد، حاکمان شرق و غرب به ارقام سرسام آور تلفات انسانی اعتنائی ندارند و

¹ غرائب العالم

حتی آنها را به عنوان برگ برنده یکدیگر قلمداد می کنند. در اینجا برای نمونه به گوشه ای از این آمار و ارقام اشاره می شود:

الف) تلفات انسانی در جنگ جهانی اول معادل بود با حدود 8,700,000 کشته و 22,000,000 مجروح و 8,000,000 اسیر و مفقود.¹

ب) تلفات جنگ جهانی دوم عبارت بوده است از حدود 36,000,000 کشته بدین شرح:

17,000,000 نفر	(1) اتحاد شوروی
6,000,000 نفر	(2) آلمان
5,800,000 نفر	(3) لهستان (بولونیا)
2,000,000 نفر	(4) ژاپن
1,600,000 نفر	(5) یوگسلاوی
570,000 نفر	(6) فرانسه
460,000 نفر	(7) رومانی
450,000 نفر	(8) ایتالیا
400,000 نفر	(9) آمریکا
430,000 نفر	(10) (هنگاریا)
400,000 نفر	(11) بریتانیا
210,000 نفر	(12) کشورهای سطح پائین
88,000 نفر	(13) بلژیک
40,000 نفر ²	(14) کانادا

ج) بزرگترین کشتار دسته جمعی در تاریخ در بین سال 1949 و سال 1965 در چین بوقوع پیوست. در این قتل عام معادل 27,000,000 نفر کشته شدند باضافه ده ها هزار انسانی که در خلال انقلاب فرهنگی چین در سال 1966 به هلاکت رسیدند.³

¹ غرائب العالم
² غرائب العالم
³ غرائب العالم

د) بزرگترین کشتار دسته جمعی در اتحاد ما بین سالهای 1936 و 1938 رخ داد که طی آن ده میلیون انسان به قتل رسیدند.¹

ه) در سال 1945 اولین بمب اتمی (توسط رژیم جنایتکار آمریکا) شهر هیروشیما را در ژاپن در هم کوبید. قدرت این بمب حدود 20,000 تن (یعنی 20,000,000 کیلو گرم) مواد منفجره تی ان تی برآورد شده است.

این انفجار هولناک 91,000 کشته و 10,000 مجروح و مفقود بجای گذاشت. در همان سال (1945) دومین بمب اتمی شهر ناکازاکی را ویران کرد که در نتیجه آن 73,884 نفر کشته و 60,000 نفر مجروح و مفقود گردیدند.²

یاد آور می شود که ارقام مذکور ، گوشه ای از تلفات هولناک انسانی را در سالهای اخیر نشان می دهد. این آمار گویای آنست که انسان از دیدگاه مادی گرایانه ، کالائی است بی ارزش که حیات و مرگ وی در گرو امیال شیطانی دنیاپرستان و بندگان هوای نفس قرار دارد.

کرامت انسان از دیدگاه اسلام

بر خلاف دیدگاه های ماتریالیستی ، مکتب ارجمند ما بالاترین ارزش را برای آدمی قائل شده است. در اینجا برای رعایت اختصار ، تنها به هشت مقام بشر از نظر اسلام اشاره کنیم.

¹ غرائب العالم
² غرائب العالم

مقام اول: انسان ، تنها امانتدار خدا

قرآن مجید در این زمینه چنین می فرماید :

"انا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها و
اشفقن منها و حملها الانسان"¹

"ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه کردیم ، پس آنها از برداشتن (و عهده دار شدن) آن (امانت) سرباز زدند و از آن اشفاق کردند (و بیم نمودند) و انسان آن (امانت) را برداشت...".

معنای امانت الهیه:

امانت عبارت است از چیزی که شخصی آنرا نزد غیر خودش به ودیعت می سپارد تا آنرا نگه دارد و سپس به وی بازگرداند. پس امانتی که در آیه شریفه بیان گردید، شیئی است که خداوند متعال انسان را بر آن امین دانسته تا سلامت و درستیش را حفظ کند و سپس به وی استرداد نماید.

منظور از این امانت همانا کمالی است که از جهت تلبس انسان به عقیده و عمل صالح و پیمودن راه تکامل با ارتقاء از حسیض طبیعت بسوی اوج اخلاص حاصل می شود ؛ آنچنان اخلاصی که خداوند ، انسان را "خالص" برای خود فرماید، پس پروردگار سبحان متولی تدبیر امور او می گردد و این همان "ولایت الهیه" است.

بر این اساس ، منظور از این "امانت" ولایت الهیه ؛ و مراد از نپذیرفتن آن توسط آسمانها و زمین و کوهها ، عدم استعداد آنها در این زمینه است ، و مقصود از برداشتن این امانت توسط انسان، همان وجود صلاحیت و استعداد وی برای حمل آن ودیعه گرانقدر می باشد.²

¹سوره احزاب، آیه 72
²مستفاد از تفسیر المیزان

مقام دوم: انسان، خلیفه خدا بر روی زمین

کلام الله مجید در این زمینه نیز ، چنین می فرماید :

"و اذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك قال انى اعلم ما لاتعلمون. و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين. قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم. قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم قال الم اقل لكم انى اعلم غيب السموات و الارض و اعلم ما تبون و ما كنتم تكتمون"¹

"و آنگاه که پروردگارت به ملائکه فرمود: بی گمان من در زمین جانشینی قرار خواهم داد. (ملائکه) گفتند: آیا در زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد و خونریزی نماید و حال آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. فرمود: به تحقیق من آنچه را که شما نمی دانید می دانم. و همه "اسماء" را به آدم آموخت سپس ایشان را بر ملائکه عرضه کرد پس فرمود: مرا به اسماء ایشان خبر دهید اگر راستگویانید، (آنان) گفتند: منزهی ، تو هیچ علمی برای ما نیست مگر آنچه که ما را آموختی ، بدرستی که تو دانا و حکیم هستی.

(خدا) فرمود: ای آدم آنان را به اسماء ایشان خبر ده ، پس چون آنان را به اسماءشان خبر داد ، فرمود: آیا به شما نگفتم بی گمان من می دانم غیب آسمانها و زمین را و می دانم آنچه را که آشکار و آنچه را که پنهان می نمائید."

معنای این خلافت:

از سیاق آیات یادشده استفاده می شود که مراد از این خلافت و جانشینی عبارت است از خلافت خداوند متعال نه جانشینی نوعی

¹سوره بقره، آیه 30-33

از موجودات کره زمین که مدتی در آن زندگی کرده و منقرض شده اند.

این نکته از جواب حقتعالی به ملائکه فهمیده می شود.¹

پس این خلافت به شخص حضرت آدم اختصاص ندارد و چنانچه از آیه ذیل نیز استفاده می شود، انسانها هم خلیفه حقتعالی بر روی زمین هستند:

"ثم خلقناکم خلائف فی الارض"²

"سپس شما را جانشینانی در زمین قرار دادیم."

مقام سوم: انسان، مظهر تقویم احسن

خداوند در کلام خود در این زمینه چنین می فرماید :

"لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم"³

"به تحقیق ما انسان را در بهتر تقویم آفریدیم."

تقویم در اینجا یعنی چیزی را دارای قوام کردن و قوام شیئی عبارت است از آنچه که آنچیز بوسیله آن ثبات می یابد. پس جنس انسان صاحب بهترین قوام بحسب خلقت است. یعنی آدمی بحسب خلقت برای عروج به ملکوت اعلی و دست یافتن به زندگانی جاودانه و حیات توأم با سعادت محض در نزد پرودگارش صلاحیت دارد.⁴

¹مستفاد از تفسیر المیزان

²سوره فاطر، آیه 39

³سوره تین، آیه 4

⁴سوره تین، آیه 4

مقام چهارم: انسان، میثاقدار الله

قرآن مجید در این باره نیز ، سخنی زیبا دارد:

"و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریبتهم و اشهدهم علی أنفسهم ألسنت بریکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا كنا عن هذا غافلین"¹

"و آنگاه که پروردگار تو از بنی آدم از پشت آنان فرزندانشان را اخذ فرمود و آنان را بر خودشان گواه گرفت (که) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری گواهی دادیم تا که در روز قیامت نگوئید ما از این (امر) بی خبر بودیم."

بر اساس این آیه شریفه ، انسان از چنان کرامتی برخوردار است که خداوند بزرگ، او را به عنوان حامل میثاق الهی قلمداد می کند و عهد و پیمان خود را با او متذکر می شود.

مقام پنجم: انسان، رهنوردی تا سر منزل لقاء الله

در این باره نیز ، در کلام وحی چنین می خوانیم:

"یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه"²
ای انسان، تو تلاشگری هستی بسوی پروردگارت ؛ تلاش و رنجی که (سرانجام) ملاقات کننده با وی (خواهی بود).

مقام ششم: انسان، متعلم از خدا

خدای بزرگ در سوره رحمن ، چنین می گوید:

¹سوره اعراف، آیه 172
²سوره انشقاق، آیه 6

"الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ"¹
"رحمن، قرآن را آموخت، انسان را آفرید، بیان را به وی تعلیم داد...".

در جای دیگر نیز، چنین می فرماید:

"عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم"²
"(خدا) به انسان آنچه را که نمی دانست آموخت".

مقام هفتم: انسان، موضوع تکریم الهی

در سوره اسری چنین می خوانیم:

"وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا"³
"و ما بنی آدم را اکرام کردیم، و آنانرا در خشکی و دریا حمل نمودیم، و از پاکیره ها آنان را روزی دادیم، و آنها را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری بخشیدیم".

مقام هشتم: انسان، جهان برتر

در بسیاری از دیوانهای اشعار، ابیات ذیل را به امیرالمؤمنین (ع) نسبت داده اند:

دوائک فیک و لا تبصر
و دائک عنک و لاتشعر

و انت الکتاب المبین الذی
باحرفه یظهر المضمّر

¹سوره الرحمن
²سوره علق، آیه 5
³سوره اسری، آیه 70

أتزعّم انك جرم صغیر
و فیک انطوی العالم الاکبر

یعنی :

"دواء تو در تو است و نمی بینی. درد تو از تو است و نمی دانی. و تو آن کتاب آشکاری هستی که با حرفهای آن امور پنهان آشکار می گردد. آیا گمان برده ای که شیئی کوچکی هستی؟ و حال آنکه در وجود تو جهانی بزرگتر پیچیده شده است."

شاعر و عارف بزرگ ایران زمین ، حافظ شیرازی در این خصوص ، چنین می سراید:

فاش می گویم و ازگفته خود دلشادم
بنده عشقم و در هر دو جهان آزادم
نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که در این دامگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم

شواهد استعدادهای نهفته انسان

شاهد اول: رؤیاهای صادق

نفس انسان در عالم خواب در فضائی وسیعتر قرار دارد، زیرا اشتغال وی به بدن و لوازم آن کمتر می شود و چون به عالم خویش که مرحله ای از عالم مثال است باز می گردد، حقائقی مافوق طبیعت بر او آشکار می شود. در نتیجه این ارتباط، برخی از دریچه های غیب به روی وی باز می گردد و حتی از وقایع آینده نیز می تواند با خبر شود.

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی
صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت
بر رود بالا همی با اصل خود یکتاستی
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری
گر ابونصر استی و گر بوعلی سیناستی¹

قرآن کریم در مورد عالم خواب، دقیقترین و ظریفترین تعبیر را که "توقی أنفس" یعنی گرفتن کامل جانها است، به کار می برد و چنین می فرماید:

**"اللّٰهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَاللّٰهُ لَم تَمِتْ فِي مَنَامِهَا
فِيْمَسْكُ الْاَلَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْاٰخِرَىٰ اِلَىٰ اَجَلٍ
مَّسْمًى اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ"**²

¹منسوب به میرفندرسکی
²سوره زمر، آیه 42

"خدا جانها را بطور کامل اخذ می کند در هنگام مرگ ؛ و آن (نفس) را که هنوز مرگش فرا نرسیده را (اخذ می نماید) در عالم خواب، سپس آنرا که حکم به مرگ او کرده نگاه می دارد و دیگری را (که مرگش فرا نرسیده) باز می گرداند برای اجل (و موعدی) مقرر. بی گمان در این کار ، نشانه هائی است برای متفکران و اندیشمندان".

در آیه ای دیگر ، چنین می فرماید :

"و هو الَّذی ینوِّقِکم باللیل و یعلم ما جرّحتم بالنّهار ثمّ یرجعکم فیہ لیلِقیّی اجل مسمّی ثمّ الیه مرجعکم ثمّ ینبئکم بما کنتم تعملون"¹

"و اوست خدائی که در شب ، جان شما را اخذ می نماید و آنچه را در روز بدست آورده اید می داند ، سپس شما را برمی انگیزد تا اجل (و موعد) مقرر فرا رسد ، آنگاه بازگشت شما بسوی او است. سپس شما را به آنچه کرده اید آگاه می فرماید".

اقسام رؤیاهای

(1) رؤیاهائی که سبب آنها مزاج یا مانند آن باشد. مثل اینکه شخصی در حالت تب و حرارت بدن، خواب آتش ببیند و یا در حالت برودت، خواب بارش برف و یا بر اثر پرخوری، خواب های پریشان ببیند. اینگونه رؤیاهای تعبیری ندارند.

(2) اضغاث احلام: مانند خواب اشخاص جدلی که ذهنشان مرتباً از امری به مناسب یا ضد آن منتقل می شود. این دسته از رؤیاهای نیز تعبیری ندارد زیرا وصول بآن ممکن نیست.

¹سوره انعام، آیه 60

3) رؤیاهای صادقی که در آنها تصرف نشده باشد. اینگونه خوابها هم تعبیری ندارند زیرا به خاطر واضح بودن امر، هیچ نیازی به تعبیر پیدا نمی کنند. این دسته از خوابها غالباً برای کسانی که ذهنشان خالی از تصرفات باشد و حافظه ای قوی داشته باشند اتفاق می افتد.

4) رؤیاهائیکه در آنها تصرف شده باشد. مثل خواب کسی که نفس وی آنرا به تناسب نوع یا آنچه که بخاطر عادتی شخصی یا امری اتفاقی مناسب نزد اوست حکایت می کند. مانند کسی که در عالم رؤیا بلندی را آسمان و فخر و مباهات را سلطنت و یا دشمن را بصورت مار مشاهده نماید.¹

حکایاتی چند درباره تعبیر خواب

1) در احوالات ابن سیرین نوشته اند که شخصی نزد وی آمد و گفت خواب دیده ام که خروسی به چشم من منقار می زند، تعبیر این رؤیا چیست؟

ابن سیرین گفت: تو بعد از 34 روز خواهی مرد. وقتی پرسیدند این عدد را از کجا فهمیدی؟ جواب داد: زیرا خروس در لغت عربی می شود "دیک" و مجموع شماره های حروف دیک در حساب ابجد معادل 34 می باشد. (د=4 ی=10 ک=20).

2) شخصی آمد نزد ابن سیرین و گفت خواب دیده ام که دنیا و آخرت از دستم رفته است ابن سیرین به وی گفت همینجا بمان تا جوابت را بدهم. در همان حال شخص دیگری آمد و گفت من خواب دیدم که دنیا و آخرت را بدست آورده ام.

¹مستفاد از رسائل سبعه، نوشته علامه طباطبائی

ابن سیرین گفت: معلوم می شود که شخص اولی قرآنی گم کرده و تو آنرا پیدا نموده ای پس قرآن را به صاحبش باز گردان.

3) شخصی نزد ابن سیرین آمد و عرضه داشت: خواب دیدم که اذان می گویم تعبیرش چیست؟

وی در جواب گفت: ان شاء الله به حج مشرف می شوی. دیگری آمد و گفت: من هم خواب دیدم که اذان می گویم. تعبیر کدام است؟

ابن سیرین گفت: تو را به اتهام دزدی دستگیر می کنند. وقتی سبب تفاوت تعبیر را پرسیدند او جواب داد: زیرا نفر اول که خواب خود را گفت ، از چهره او فهمیدم که انسان نیکوکاری است و لذا این آیه در ذهنم آمد:

"و اذّن فی الناس بالحج"¹

یعنی: "در میان مردم اعلام کن به حج".

اما شخص دوم را نگاه کردم و او را از نیکان نیافتم و لذا این آیه به ذهن من آمد:

"فلما جهّزهم بجهّازهم جعل السّقایة فی رحل اخیه ثمّ اذّن مؤدّن اینها العیر انکم لسارقون"²

"پس چون آنان را به جهّازشان تجهیز کرد، جام را در بار برادرش قرار داد سپس نداد دهنده ای اعلام کرد که ای کاروان بی گمان شما دزد هستید".

شاهد دوم: خلسه در بیداری

برخی از نویسندگان، خلسه را حالتی بین خواب و بیداری دانسته اند که شخص در موقعیتهائی خاص در اتاق تنها، موجود دیگری غیر از خود را احساس می نماید ، و گاهی از اوقات، قوی تر از این حالات هم اتفاق می افتد.

¹سوره حج، آیه 27
²سوره یوسف، آیه 70

برخی از خلسه هائی که برای پاره ای از مردم روی می دهد خلسه های کامل نیست، برای کسیکه این خلسه دست می دهد وجودی را در نزدیکیهای خود حس می کند حتی جای آنرا و اینکه آن وجود، رویش به کدام طرف است کاملاً برای او معین می باشد. ناگهان می آید و ناگهان می رود...¹ این حالات نشان دهنده آنست که انسان دارای قوایی نهفته است که در حالاتی خاص می تواند صحنه هائی خارق العاده و شگفت آور را برای وی نمایش دهد.

شاهد سوم: هیپنوتیسم، (خواب مغناطیسی)

هیپنوتیسم عبارت است از خوابی که توسط نیروی اراده و بر اثر تلقین برای شخصی حاصل می شود. شخص خواب کننده با استفاده از ویژگی های روحی لازم و بوسیله عواملی چون تمرکز نگاه، اجراء پاسهای ضروری، تمرکز فکر و اجراء صحیح تلقینات متناسب، شخص خواب شونده را به خوابی غیر طبیعی می برد. در اینجا بطور اختصار نظر یکی از دانشمندان این فن را در مورد مراحل آن بیان می کنیم:

"درجات خواب مغناطیسی عبارتند از:

1) مرحله اول: در این درجه، معمول² تمیز خود را از دست نمی دهد ولی قوای طبیعی او تحت تأثیر واقع می شود. مثلاً اگر گفته شود دست شما از روی این شیء برداشته نخواهد شد یا بازوی شما خم نمی شود، معمول امثال این فرمانها را اجراء می نماید و توانائی از او سلب می شود، ولی اینگونه آثار موقتی و غالباً بعد از چند دقیقه مرتفع می شود.

¹دین و روان، تألیف ویلیام جیمز، برای توضیح بیشتر به کتاب مزبور مراجعه شود.
²یعنی شخص خواب شونده.

2) مرحله دوم: در اینجا معمول به عالم نیمه خواب می رود و در این عالم جولان می دهد و در این حالت هست که بر حسب اراده معمول تصور چیزهای حتی غیر ممکن را می نماید. بطوریکه در وقت بیدار شدن به خاطرش می آورد و گاه می شود که آنها را به خواب دیدن نسبت می دهد.

3) مرحله سوم: در این درجه معمول به خواب عمیقی فرورفته و در این حالت است که فوق العاده تحت تلقینات عامل واقع می شود و در این درجه است که می توان خواب ممتد نمود و تجاربی بوسیله معمول انجام داد. از جمله ارتباط با دور است.

4) مرحله چهارم: در این درجه اعضاء معمول به طوری سخت می شود که مانند چوب خشک است. در این حالت است که لمس را احساس نمی کند و بی حسی عارض می شود و به درجه ای که ممکن است او را عمل جراحی کرد. (البته ، بی حسی را در درجه سوم نیز می توان ایجاد نمود).

در این درجه است که معمول به حال روشن بینی رسیده، عامل او را وادار می نماید که علوم را شرح بدهد و حتی مجهولات عامل را برای او توضیح بدهد. یعنی قدرت روح معمول فوق اقتدار روحی و ارزش فکری عامل می شود... و در این حالت روح معمول از علائق و موانع مادی رها می شود ، و در حقیقت خود ، که حاوی تمام اسرار عالم بشریت است ، همه چیز را می خواند و می داند.¹

بنابر این، عجائبی که در امر هیپنوتیزم مشاهده می شود، بر وجود توانائی ها و استعدادهای سرشار در انسان، گواهی می دهد.

¹ اسرار هیپنوتیزم و تله پاتی: به نقل از هیپنوتیزم عملی "نولز"

شاهد چهارم: تله پاتی و روشن بینی

متخصصان این رشته در تفسیر معنای تله پاتی چنین گفته اند:

"این کلمه فقط لفظ دیگری برای انتقال فکر یا خواندن فکر است. کلمه تله پاتی کم و بیش از نیم قرن پیش نخستین بار بوسیله "فردریک مایرز" یکی از پایه گذاران انجمن تحقیقات روانی انگلستان بکار برده شد. این کلمه از دو لفظ یونانی مشتق شده است. یکی تله (Tele) به معنای دور (یا انتقال) و دیگری پاتوس (Pathos) بمعنای احساس. پس این کلمه در واقع به معنای احساس از راه دور است"¹.

معنای روشن بینی:

در زمینه تعریف روشن بینی هم چنین گفته اند:

"کلمه (clairvoyance) از فرانسه گرفته شده و به معنای روشن بینی است. شخص در حال روشن بینی ، حوادث را در حال وقوع از فاصله دور می بیند. با اینکه در این حالت چشم و دیگر حواس او بکار نرفته است...

در تله پاتی اطلاع فوق العاده را از فکر شخص دیگر کسب می کنیم در حالتی که در روشن بینی این آگاهی بدون ارتباط با فکر دیگری بدست می آید... ولی... تله پاتی و روشن بینی جنبه های یک استعداد فوق طبیعی هستند"².

¹ اسرار هیپنوتیزم و تله پاتی: به نقل از نوشته هروارد کارینگتن، مدیر انجمن روانی آمریکا.
² اسرار هیپنوتیزم و تله پاتی: به نقل از نوشته هروارد کارینگتن، مدیر انجمن روانی آمریکا.

سخن دکتر کارل

دانشمند بزرگ ، دکتر الکسیس کارل در این زمینه چنین می گوید :

"برای فرد روشن بین ، خواندن افکار شخص دیگر به اندازه توصیف چهره وی آسان است... در بسیاری از موارد، هنگام مرگ یا در برابر خطر بزرگی ، بین یک فرد با فرد دیگری ارتباطی برقرار می شود...، از این نادرتر، فرد روشن بین از فاصله بعیدی می تواند منظره یا شخص یا صحنه ای را ببیند و آنرا با دقت ترسیم و توصیف کند..."

این قضایا که مطالعه آنها بر عهده علم جدید "متاپسیشیک" است باید همانطوری که هست پذیرفته شود، زیرا حقایقی در بر دارد و جنبه ای از وجود انسانی را که هنوز خوب شناخته نشده است معرفی می کند. و شاید بتواند علت روشن بینی فوق العاده برخی را برای ما روشن سازد. برآستی چه احاطه و نفوذی پیدا خواهد کرد کسی که در عین حال از تربیت فکری و موهبت تله پاتی برخوردار باشد؟"¹

شارل ریشه این خاصیت روشن بینی را حس ششم نامیده است.

شاهد پنجم: اشراق در روانشناسی

در اینجا برای رعایت اختصار، تنها دو عبارت را از دو دانشمند نقل می کنیم.

(1) گفتار "نرمان ل. مان" به نقل از "اصول روانشناسی" در مورد اشراق:

¹انسان، موجود ناشناخته: نوشته دکتر الکسیس کارل، جراح، زیست شناس و متفکر و محقق فرانسوی.

"بیشتر متفکران خلاق ، ادعا می کنند که نظریات یا ایده های خلاق آنها ناگهان بعد از دوره پختگی به ذهنشان رسیده است. نظریات یا ایده های مهم یک متفکر، در هر موقع و حتی گاه در حالی که در خواب است به ذهن او می رسد. وقتی شخص، اثری را خلق می کند ، بدون شک در جریان خلق اثر بوسیله حوادثی که مانع پیشرفت او است دلسرد می شود ، ولی ناگهان بنظر می رسد که مطلب مورد نظر خود را سازمان داده است. در این موقع نظریات یا ایده های فراوان و مربوط دیگر بسرعت در ذهن او می آید و آنچه برای او مهم بوده است، ناگهان روشن می شود"¹.

(2) سخن دکتر کارل:

"تمام مردان بزرگ از موهبت اشراق برخوردارند و بدون دلیل آنچه را که دانستنش اهمیت دارد می دانند... یک دانشمند بزرگ خودبخود بسوی راهی که منجر به کشف تازه ای خواهد شد ، کشانده می شود. این همان کیفیتی است که پیش از این الهام نامیده می شد"².

شاهد ششم : روح شناسی

انسان در این جهان به خاطر داشتن بُعد روحی الهی می تواند به مرحله ای برسد که با ارواح تماس برقرار نماید. در اینجا نیز برای پرهیز از اطاله کلام ، تنها به دو گفتار از دو دانشمند غرب و فرمایشی از یک فیلسوف شرق اکتفا می کنیم:

(1) "پرفسور جیمس هیسلوپ" استاد کرسی روانشناسی دانشگاه کلمبیا چنین می گوید:

¹ اصول روانشناسی: جلد 2 صفحه 274
² انسان موجود ناشناخته

"به طوریکه در جلسات احضار روح حاضر بوده و مشاهده کرده ام کاملاً معتقدم که بقای روح در عالم دیگر محقق است و جای هیچ گونه تردید نیست"¹.

(2) "سراولیورلوج" استاد دانشگاه بیرمنگام (در انگلستان) چنین می گوید:

"ما پس از مرگ زنده خواهیم بود. این مطلب را از آن جهت می گویم که شخصاً با بعضی از دوستانم که فوت شده اند صحبت کرده ام... من همچنانکه می توانم با حضار این مجلس صحبت کنم، با دوستان متوفای خود نیز گفتگو کرده ام... و از روی یقین و اعتماد کامل می گویم که پس از مرگ زنده و باقی هستیم. رفتگان خاک، از ما بینابر و هشیار تر و به حوادث آگاه ترند و از جریاناتی که بر ما می گذرد بی اطلاع نیستند و به بسیاری از چیزهاییکه ما از آنها بی خبریم آگاهی دارند"².

(3) از مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبائی (صاحب تفسیر المیزان) نقل شده است که فرموده اند:

"برادر من (حاج سید محمد حسن الهی طباطبائی) در تبریز شاگردی داشت که به او درس فلسفه می گفت و آن شاگرد از طریق احضار ارواح، با ایشان آشنا شده بود و با وی تماس پیدا کرده بود.

اجمال مطلب آنکه آن شاگرد قبل از آنکه با برادر من ارتباطی داشته باشد، میل کرده بود فلسفه بخواند و برای این منظور روح ارسطو را احضار نموده و از او تقاضای تدریس کرده بود. ارسطو در جواب گفته بود کتاب اسفار صدرالمتألهین شیرازی را بگیر و برو نزد آقای حاج سید محمد حسن الهی بخوان. این شاگرد یک کتاب اسفار خریده و آمد نزد ایشان و پیغام ارسطو (که در حدود سه هزار سال پیش از این زندگی می کرده است) داد.

¹عالم پس از مرگ

²عالم پس از مرگ. برای اطلاع بیشتر به کتاب مزبور مراجعه شود.

ایشان در جواب می فرماید: من حاضر، اشکالی ندارد:
روزها شاگرد به خدمت ایشان می آمد و درس می خواند. و آن
مرحوم می فرمود ما بوسیله این شاگرد با بسیاری از ارواح ارتباط
برقرار می کردیم و سؤالاتی می نمودیم و بعضی از سؤالات
مشکله حکمت را از خود مؤلفین آنها می نمودیم. یک بار که
افلاطون گفته بود شما قدر و قیمت خود را بدانید که در روی زمین
لا اله الا الله می توانید بگوئید. ما در زمانی بودیم که بت پرستی و
ثنویت¹ آنقدر غلبه کرده بود که یک لا اله الا الله نمی توانستیم بر
زبان جاری کنیم...

خود آن شاگرد که فعلاً شاگرد مکتب فلسفه است مسائل
غامضه ای را که آقای الهی از زبان شاگرد با معلمین این فن از
ارواح سؤال می کرد و جواب می گرفت، نمی فهمید و قوه ادراک
نداشته، ولی آقای الهی کاملاً می فهمید که آنها در زبان شاگرد
چه می گویند.

می فرمود: ما روح بسیاری از علماء را حاضر کردیم و سؤالاتی
نمودیم مگر روح دو نفر را که نتوانستیم احضار کنیم یکی روح
مرحوم "سید ابن طاووس" و دیگری روح مرحوم "سید مهدی
بحرالعلوم" رضوان الله علیهما. این دو نفر گفته بودند ما وقف خدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هستیم و ابداً مجالی برای پائین
آمدن نداریم.

حضرت علامه طباطبائی فرمودند: از عجائب و غرائب این بود وقتیکه
یک کاغذ از تبریز از ناحیه برادر ما به قم آمد و در آن برادر ما نوشته
بود که این شاگرد روح پدر ما را احضار کرد و سؤالاتی نموده ایم و
جواب هایی دادند و در ضمن از شما گله داشته اند که در ثواب این
تفسیر که نوشته اید (تفسیر المیزان) ایشان را شریک نکرده اید.

ایشان (علامه طباطبائی) می فرمودند: آن شاگرد ابداً مرا
نمی شناخت و از تفسیر ما اطلاعی نداشت و برادر ما هم نامی از
من در نزد او نبرده بود و اینکه من در ثواب تفسیر پدرم را شریک

¹ یعنی دوگانه پرستی

نکرده ام غیر از من و خدا کسی نمی دانست حتی برادر ما هم بی اطلاع بود. چون از امور راجعه به قلب و نیت من بود... فرمودند: نامه برادر که بمن رسید، بسیار منفعل و شرمنده شدم. گفتم خدایا اگر این تفسیر ما در نزد تو مورد قبول است و ثوابی دارد، من ثواب آنرا بروح پدرم و مادرم هدیه نمودم. هنوز این مطلب را در پاسخ نامه برادر به تبریز نفرستاده بودم که بعد از چند روز نامه ای از برادرم آمد که ما این بار با پدر صحبت کردیم، خوشحال بود و گفت خدا عمرش بدهد، تأییدش کند، سید محمد حسین هدیه را فرستاد"¹.

شاهد هفتم: امور عجیب مرتاضان

گروهی از اشخاص به عنوان "مرتاض" (یعنی اهل ریاضت) با تحمل ریاضت های بدنی، نفس خود تحت فشار قرار می دهند و بر آن مسلط می شوند.

برخی از این اعمال فرسا عبارتند از تحمل گرسنگی و اکتفاء به غدائی ناچیز (مثلاً یک دانه پسته در روز)، خوابیدن بر روی تخته های پر از میخ های تیز، بالا نگهداشتن متوالی دستها بمدت چندین ماه بنحوی که دانه های غلات که در میان خاک در دستها کاشته اند رشد می کند و رسیده می شود و نشستن در کنار آتش سوزان در ایام تابستان و ...

شخص مرتاض پس از گذراندن دوره های بسیار سخت ریاضت، از تعلقات جسمانی رها می گردد و برخی از نیرو های درونیش شکوفا می شود و کارهایی خارق العاده انجام می دهد. در اینجا به بیان سه گزارش مستند درباره بعضی از این اعمال که فوق طاقت افراد عادی است می پردازیم:

¹ معادشناسی: جلد 1: به نقل از علامه طباطبائی

(1) فقیری هندی (بنام فرنون کریج) بمدت 25 ساعت و 20 دقیقه بر بستری از میخها در 22 و 23 تموز 1971 در ایالت اوهایو (در ایالات متحده) در حال خوابیدن باقی می ماند. میخها بطول 15 سانتیمتر و به تیزی سوزن بودند و فاصله هر یک با دیگری 6 سانتیمتر بود. و همین شخص فقیر که وی را کومار می نامیدند در 30 تموز 1972 توانست که چهار شخص را که مجموعاً 491 کیلوگرم وزن داشتند بروی جسم خود تحمل نماید در حالیکه او بر روی میخهای تیز در منطقه کولورادو (در ایالات متحده) خوابیده بود.¹

(2)

(2) در 23 اپار 1971 شخص ایرلندی بنام "تیم هایس" تقاضا نمود تا او را زنده زنده در عمق چهار متری در زیر زمین دفن کنند. پس در تابوتی بطول 1.90 متر و عرض 53 سانتیمتر و عمق 35.5 سانتیمتر نهاده شد و در حال دفن شده بمدت 242 ساعت و 58 دقیقه باقی ماند تا آنکه در 2 حزیران 1971 از زمین خارج شد بدون اینکه به او آزاری رسیده باشد.²

(3) مرتاضی را به نام "هاریکلن" در هند در حالیکه زبان خود را در دهان برگردانیده و لبها را دوخته و سوراخهای بدن خویش را با موم بسته بود، در میان تابوت گذاردند و تابوت را مهر و موم کردند و در میان قبر نهادند. شب و روز نگهبانانی اطراف تابوت را زیر نظر گرفتند. پس از شش هفت روز تابوت را از قبر در آوردند و دیدند مهرهای آن دست نخورده است. مرتاض را از میان آن بیرون کشیدند دیدگان او شیشه ای، دست و پایش خشک، پوستش چین خورده شده و ضربانی در شرائین نداشت. دهان و بینی و گوشش را باز کرده، آب گرم بر سر او ریختند و تنفس مصنوعی دادند، پس از نیم ساعت بیدار شد.³

¹ غرائب العالم

² غرائب العالم

³ اصالت روح: به نقل از سالنامه نوردانش سال 1925

شاهد هشتم: کرامات اولیاء الله

اولیاء خدا و در رأس آنها انبیاء و ائمه اطهار علیهم الصلوٰة و السلام، در مواقعی مناسب، از قدرت فوق طبیعی خود که از ولایت تکوینی الهی سرچشمه گرفته است استفاده نموده و دست به یک سلسله امور خارق العاده و مافوق قدرت عادی افراد می زدند که در مورد انبیاء معجزه و درباره غیر انبیاء (ع) کرامت نامیده می شود. معجزه پیمبران (ع) و کرامات امامان معصوم (ع) به جای خود محفوظ می باشد و دست دیگران به آن مراتب متعالی نمی رسد. لکن در مورد غیر انبیاء و ائمه معصومین (ع) نیز کرامتهائی نقل شده است که بیانگر شکوفائی استعدادهاى فوق العاده آنان در پرتو پرستش خالصانه خداوند می باشد.

اگر چه این گونه امور شگفت آور فراوان دیده شده و بیان همه آنها در این مقاله نمی گنجد لکن جهت تبرک و تیمن، دو نمونه از آنها را به نقل از عارف بزرگ معاصر، حضرت آیه الله العظمی بهجت، بیان می نمائیم:

(1) "از مرحوم سید مرتضی کشمیری رضوان الله علیه نقل شده که ایشان با یکی از دوستان هم حجره ای خود به منزل می رفتند و هنگامی که دم درب حجره رسیدند متوجه شدند که کلید قفل را بر نداشته اند. مرحوم سید کشمیری در آنجا فرمودند: من شنیده ام که اگر نام مادر حضرت موسی (ع) را بر قفل بسته بخوانند آن قفل باز می شود، مادر من حضرت زهرا سلام الله علیها از مادر حضرت موسی بالاتر است. سپس نام صدیقه کبری را بر زبان جاری نمود و به برکت این کلام پاک از زبان آن مرد پیراسته، قفل بسته باز گردید."

(2) "شخصی فرزند خود را که از هر دو چشم نابینا بود نزد مرحوم آشیخ جعفر شوشتری آورد و عرض کرد: من شنیده ام هر کس از

روی حقیقت، سوره حمد را بر فرد نابینایی بخواند، خداوند او را شفا می دهد، شما این کار را برای رضای خدا انجام دهید. ایشان فرمود: اگر این کرامت را می خواهی باید بروی نزد پدر من زیرا او در تهذیب نفس پیشرفته تر و پیراسته تر است. وقتی نزد پدر ایشان رفتند، ایشان سوره حمد را تلاوت فرمود و آنگاه دست خود را بر روی صورت آن فرزند نابینا کشید. نامبرده نقل می کند هنگامی که هنوز دست ایشان بر صورت من بود، از لابلای انگشتان ایشان توانستم بعضی اشیاء را بینم و پس از برداشتن دست، توانستم همه چیز را مشاهده نمایم."

آری بر اثر تهذیب نفس و تقوی و عبادت خالصانه ، انسان می تواند استعدادهای درونی خود را به فعلیت برساند و بر طبیعت حاکم شود.

عارف کامل به نور مغز و دل حکم راند بر جهان آب و گل

و به قول حافظ :

فیض روح القدس از باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

حقیقت روح

قرآن مجید درباره این حقیقت می فرماید:
"و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی"¹.
یعنی: "و از تو درباره روح می پرسند. بگو: روح، از "امر" پروردگار من است."
اگر ما این آیه را در کنار آیه شریفه "ألا له الخلق و الامر"¹ یعنی:
برای خداست عالم خلق و عالم امر" بگذاریم، نتیجه می گیریم که

¹سوره اسری: آیه 85

روح آدمی از عالم طبیعت و ماده (که به خلق تعبیر می شود) نیست بلکه از عالم تجرد و ماوراء الطبیعه (که به عالم امر تعبیر می گردد) می باشد.

در اینجا علماء بزرگ از قبیل بوعلی سینا در کتاب شفا و صدرالمتألهین شیرازی در کتاب اسفار، ادله فراوانی بر اثبات روح مجرد آورده اند، لکن در این مقاله برای رعایت اختصار به بیان یک دلیل اکتفاء می شود:

دلیل تجرد روح:

امروز اثبات شده است که سلولهای بدن انسان دائماً در حال تعویض و سپردن جای خود به سلولهای جدید هستند، بطوریکه بنا بر بعضی تحقیقات، هر هفت یا هشت سال یک مرتبه، سلولهای بدن عوض می شود و سلولهای جدیدی جای آنها را می گیرند. در حالی که هر شخصی پس از گذشت هشت سال، هویت خود را فطرتاً و وجداناً محفوظ و دست نخورده می داند و می گوید من همان آدم هشت سال پیش یا هشتاد سال پیش هستم. از اینجا معلوم می شود که حقیقت انسان که از آن به "من" تعبیر می کند همان روح اوست و آن روح، واقعیتی فراسوی ماده و امری غیر جسمانی می باشد.

جلوه های نفس انسان:

در پایان این نوشتار، مبحث مراتب نفس را نیز از نظر گرامی شما می گذرانیم:

نفس انسان در عین وحدت، دارای مراتب و شئون گوناگونی است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می شود.

¹سوره اعراف: آیه 54

1) **نفس اماره:** یعنی نفس انسان در آن مرحله ای از مراتب که آدمی را به ارتکاب معاصی فرمان می دهد و با وسوسه های متوالی انسان را به سوی پرتگاه تباهی فرا می خواند. قرآن کریم در این زمینه به نقل از حضرت یوسف (ع) می فرماید:

"ان النفس لأماره بالسوء الا ما رحم ربي"¹
"بدرستی که نفس، بسیار فرماندهنده به بدی است مگر آنکه پروردگارم ترحم فرماید".

2) **نفس لوامه:** یعنی آن مرتبه ای که نفس در آن، خود را سرزنش می کند و به دنبال ارتکاب گناه، او را شدیداً با سلاح توبیخ تأدیب می نماید.

این مرتبه از نفس، مقدمه ای است برای رسیدن انسان به مقامات عالی تر انسانیت و لذا از شرافت و ارزشی برخوردار است که قرآن کریم بدان در بیان حقایق سوگند یاد می کند و چنین می فرماید:
"لا اقسام بیوم القيامة و لا اقسام بالنفس اللوامة"²
"سوگند به روز قیامت و سوگند به نفس ملامت کننده...".
لازم

این مرتبه از نفس را وجدان اخلاقی و یا عقل عملی نیز نامیده اند.

3) **نفس ملهمه:** یعنی آنکه به وی حقایق و واقعتهائی الهام شده است.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید :

"... و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقویها..."³
"... و سوگند به نفس و آنکه او را نیکو آفرید ، پس به وی بدی و نیکیش را الهام فرمود...".

¹سوره یوسف: آیه 53

²سوره قیامت: آیه 1

³سوره شمس: آیه 7

4) **نفس مطمئنه:** یعنی آن نفسی که بر اثر تعالی و تکامل در دو بعد معرفت و عمل به مرحله اطمینان و آرامش رسیده است. بدنبال رسیدن انسان به این مرتبه از کمال دو صفت شریف در وجود او تحقق می یابد، یکی اینکه در پرتو معرفت وسیعی که بدست آورده همه امور را در حیطه قدرت حقتعالی می بیند و درک می کند که آنچه به او می رسد (در مسیر رشد و کمال) برای او خیر است. و لذا به مقام تسلیم و رضا که بلندترین فراز انسانیت است نائل می شود و "نفس راضیه" می گردد. دوم آنکه تمام افعال و افکار وی مورد رضایت و خوشنودی خداوند قرار می گیرد و وجود او مرضی پروردگار می شود و نفس مرضیه می گردد. قرآن مجید در آیه ای زیبا ، به این حقیقت اشاره می فرماید :

"يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الي ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي"¹.
"ای نفس مطمئن ، باز آی به سوی پروردگارت ، در حالی که تو راضی (از وی) و او خوشنود (از تو) است. پس در صف بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو".

¹سوره فجر: آیه 28-30